

از میان فلاسفه مشهور دوره جدید تاریخ غربی شاید لایب نیتس تنها فیلسوفی باشد که بتوان نظیر بعضی آراء او را در آثار فیلسوفان اسلامی یافت. از جمله این آراء، قول به ادراك بسيط و ادراك مركب است. در نظر هر دو فیلسوف ادراك بسيط صرف ادراك شيء است بدون وقوف و تذکر به آن و ادراك مركب ادراکی است توأم با آگاهی. اصطلاح و مفهوم علم و ادراك بسيط و مركب در ادب و فرهنگ قبل از ملاصدرا وجود داشته است اما تا آنجا که من می دانم ملاصدرا برای اولین بار بر اساس قواعد اصلی فلسفه خود یعنی اصالت وجود و تشکیک وجود، علم را به علم بسيط و علم مركب تقسیم کرده و با این تقسیم بعضی قواعد تازه فلسفی پیشنهاد کرده و مخصوصاً وجه عقلي و فلسفی فطری بودن شناخت خداوند را محقق کرده است. ملاصدرا که با قرآن مجید و روایات مأنوس بود از آنها برای حل مسائل فلسفی استمداد می کرد چنانکه از تأمل در آیه مبارکه "اولئك الذين كتب الله علي قلوبهم اللامان فايهم بروج منه (سوره مجادله آیه 22) به تشخیص و تمیز ادراك مركب و ادراك بسيط رسید و آن را مبنایی برای اثبات فطری بودن شناخت خداوند قرار داد. در مجلد اول اسفار در بحث ماهیت و انبیت واجب تحت عنوان حکمت عرشیه می خوانیم که "..... علم نیز مانند جهل به بسيط و مركب تقسیم می شود. علم بسيط علم کسی است که می داند ولی نمی داند که می داند اما علم مركب دو علم است یکی علم به چیزی و دیگر علم به علم ... " (ص 116)

معمولاً وقتی لفظ علم را بکار می برند و فی المثل مردم را به عالم و عامی تقسیم می کنند مراد از علم، علم مركب است وگرنه همه مردم از علم بسيط بهره دارند یعنی علم بسيط فطری آدمی است و عجیب اینکه اگر این علم که به اعتباری علم مبهم و مرتبه نازل علم است نبود، هیچ علم دیگری امکان نداشت. بنظر ملاصدرا بدون شناخت واجب، شناخت انبیت و حقیقت هیچ موجودی ممکن نیست و این شرح یا بیان دیگری از کلام مولای متقیان است که فرمود ما رأیت شیء اللّٰه و رأیت اللل قبله (و معه وفیه) یعنی اگر خدایینی و خداجویی نبود درك هیچ چیز و هیچ معنایی امکان و مورد نداشت پس مطابق این قول نه فقط علم مركب بلکه وجود بشر و گذران زندگی او بسته به ادراك و علم بسيط اوست. البته علم بسيط منحصر در شناخت خداوند نیست بلکه علم ما به هر چیزی ممکن است بسيط یا مركب باشد. نکته مهم این است که علم بسيط شرط امکان علم مركب است. در نظر ملاصدرا مرتبه وجودی ما با علم تعیین می شود یعنی ما از مقام و مرتبه حسی به مرتبه خیال و از آنجا به عالم عقل سیر می کنیم و مضاهی عالم عینی می شویم. این علمی که مقام و مرتبه ما را در مراتب وجود تعیین می کند، علم مركب است نه علم بسيط زیرا علم بسيط عین اقتضای انسانیت و شرط امکان علم و عمل ماست. سخن دان دانستایوفسکی را به یاد آوریم که گفته است اگر خدا نباشد هر کاری مباح است. ملاصدرا بستگی آدمی به خدای تعالی و درك بسيط این بستگی را عین ذات او می دانست. او هم می توانست بگوید که انکار خدا نه فقط مستلزم انکار اخلاق و ارزش هاست بلکه به انکار علم و حتی به نفی آدمیت مودّی می شود. او مخصوصاً اخلاق را متناظر با علم مركب می دانست و می گفت علم مركب و اخلاق هر دو مسبوق به علم بسيطند.

نکته شایان توجه اینست که بستگی آدمی به وجود حق تعالی از طریق واسطه نیست بلکه قضیه در نظر ملاصدرا بهمان قراری است که مثلاً مولانا جلال المدين گفته بود:

اتصالی بی تکیف بی قیاس

هست ربّ الناس را با جان ناس

اصلاً سير استكمالي و برخورداري از ادراكهاي حسّي و خيالي و عقلي منوط به اين اتصال است و البته پيداست كه همه مردم به اين امر آگاهي ندارند و درك آن براي خواص هم دشوار است به اين جهت تميز و تشخيص علم بسيط و علم مركب يكي از مطالب مهم در فلسفه ملاصدرا است. چنانكه اشاره شد اين مطلب در تفكر اسلامي بي-سابقه نبوده و در كلمات اولياء دين و ارباب معرفت به آن اشاراتي شده است امّا ملاصدرا آن را بصورت يك قاعده فلسفي درآورده و در فلسفه خود به آن جايگاه خاصي بخشیده است. اگر از اين بيان نتيجه مي شود كه قبل از ملاصدرا هيچ فيلسوفي به علم بسيط توجه نداشته و آن را تصديق نكرده است، پروا يي نبايد داشت چنانكه در فلسفه اسلامي پس از ملاصدرا هم گرچه شاگردان اين فيلسوف آن را پذيرفته اند اما بنظر نمي رسد كه به اهميت آن چندان توجه كرده باشند (شمايد هم راقم اين سطور اهميتي بيش از حدّ براي اين مطلب قائل باشد). در فلسفه جديد كه من فكر مي كنم (Cogito) دكارت و خودآگاهي اصل و آغاز و دائر مدار فلسفه است، نبايد توقع داشت كه چيزي مقدم بر آگاهي در فلسفه اصل قرار گيرد مع هذا صورتي از مطلب صدرالمتمألّهين را، در فلسفه لايب نيتس مي يابيم. لايب نيتس كه مي كوشيد مشكلات برآمده از فلسفه دكارت را رفع كند، مطالبتي گفته است كه لااقل از حيث ظاهر به اقوال و آراء ملاصدرا بسيار شبیه است.

لايب نيتس قائل به وجود وحدت خرد بي نهايت است و با اينكه هيچيك از اين وحدت عين ديگري نيست، در هر يك همه چيز هست. اين وحدت يا به تعبير لايب نيتس اين مونهاها به هم راه ندارند و يكي در ديگري اثر نمي گذارد. اصلاً مونهاها در و پنجره اي ندارند كه نفوذ در آنها ممكن باشد. دكارت گفته بود دو جوهر وجود دارد يكي جوهر مادّي و ديگر روان. لايب نيتس قول به جدائي و تباین ماده و روان را بي وجه دانست. در نظر او مونادي هست كه همه روان هاست و مونادي نيز وجود دارد كه جسميّت و مادّيت در آن غلبه دارد ولي اين موناد جوهر مادّي و جسماني نيست بلكه روان ضعيف و بي نشاط است. در مونادي كه بصورت مادّه ظاهر شده است، چيزها بنحو مبهم و ضعيف و با نيروي كم وجود دارند. آدمي نيز مركب از تن و روان نيست بلكه تن آدمي نيز از سنخ روان است يعني روان موناد قوي و تن موناد ضعيف است. در آنچه گفتيم چند نکته يا اصل وجود دارد كه شبیه يا نظير آن در فلسفه ملاصدرا در زمره اصول يا قواعد اصلي و اساسي است.

1- موجودات گرچه كثيرند امّا وحدت سنخي و تشكيكي دارند.

2- هر موجودي كه ادراكش قوي تر باشد درجه و شدّت وجوديش بيشتر است.

3- علم از جمله كيفياتي كه عارض نفس مي شود، نيست بلكه جلوه و شأني از وجود است. باين معني كه علم بسيط و مبهم و مغشوش (در نظر لايب نيتس) به مرتبه نازل وجود تعلق دارد بلكه خود مرتبه نازل وجود است. اصلاً طرح ادراك بسيط و ادراك مركب با وحدت تشكيكي وجود، مناسبت و حتي ملازمت دارد. مشابهت ميان نظر ملاصدرا و لايب نيتس در مطالبتي كه با اشاره گفتيم مسلّم است. حتي با تأمل در صفت نيرو و شدّتي كه لايب نيتس در مونهاها ديده است مي توان او را قائل به حركت جوهری هم دانست امّا با وجود اين شباهتها بايد به وجود اختلاف نيز بينديشيم. شمايد اين دو فيلسوف كه به دو عالم تعلق داشته اند، اختلافهاي اساسي با هم داشته باشند. گفتيم كه گرچه اصطلاح علم بسيط

و علم مركب در زبان و فرهنگ صاحب‌نظران و شاعران ایرانی قبل از ملاصدرا سابقه داشته است، این معانی در فلسفه ملاصدرا شأن و مقام خاصی پیدا کرده است. در فلسفه جدید غربی نیز ظاهراً برای برای اولین بار لایب نیتس تعابیر Perception را به معنی ادراك بسيط و Apperception را برای ادراك مركب اختیار کرده است. دكارت و لاک قبل از لایب نیتس چیزی از ادراك نامتمايز و مبهم گفته بودند امّا آن را در نسبت با درجه وجود مدرک و بعنوان ادراك بدون آگاهی و وقوف تلقی نکرده بودند و به این جهت در نظر آنان مورد نداشت که ادراك را به ادراك بسيط و ادراك مركب تقسیم کنند زیرا در هر تقسیمی هرچند که وحدت و عینیت محفوظ می ماند، غیریت و تمايز نیز باید معنی باشد و آثار و نتایجی بر آن مترتب شود. به هر حال دو فیلسوف یکی از عالم اسلام و ایران و دیگر از اروپای عصر جدید، ادراك را به بسيط و مركب تقسیم کرده و آن دو را به نحو یکسان یا با تعبیرهای نزدیک به هم وصف کرده اند. هر دو فیلسوف این تقسیم را کم و بیش بر مبادی و قواعد مشابه قرار داده و بعضی لوازم و نتایج مشابه برای آن ذکر کرده اند امّا اینکه این تقسیم را ملاصدرا در مقام اثبات فطری بودن درک و شناخت وجود الهی و لایب نیتس برای حل مشکلات ناشی از ثنویت دکارتی و تباین دو جوهر روان و ماده پیشنهاد کرده اند. می توان در باب ارتباط میان این دو موضع یعنی موضع نفی ثنویت و موضع فطری بودن خداشناسی که با اصل عین الاربیط بودن همه موجودات مناسبت دارد، تأمل کرد و مثلاً نتیجه گرفت که نفی ثنویت و اثبات وحدت تشکیکی وجود و تصدیق این که هر موندادی متضمن همه چیز و علم به همه چیز است، در هر موندادی خداشناسی نیز مضمّن است. منتهی لایب نیتس در طلب این استنتاج نبوده و ملاصدرا که بیشتر با معارف دینی انیس داشته به مسئله فطری بودن خداشناسی که یکی از مسائل مهم و مشترک میان فلسفه و کلام اسلامی است، توجه خاص مبذول داشته است. لایب نیتس هم گرچه به نسبت تأثیر و تأثر میان موندادها قائل نبود امّا آنها را وحدات متفرق و پراکنده نمی دانست بلکه بستگی مونداد ساغل به مونداد عالمی را تصدیق می کرد. او مثل بسیاری از فلاسفه اسلامی به این قاعده فلسفی که عالم موجود بهترین عوالم ممکن است قائل بود و لوازم این قاعده را کم و بیش مانند فلاسفه اسلامی درک کرده بود و به نظر می رسد که اصول و قواعد فلسفی او را بتوان به اصول و قواعد فیلسوفان اسلامی پس از ابن سینا نزدیک دانست. در این صورت آیا چیزی می توان یافت که مایه اختلاف باشد؟ اختلاف نظر ملاصدرا و لایب نیتس، اختلاف نظر دو شخص صاحب‌نظر نیست بلکه اختلاف به دو عالم متفاوت که این دو فیلسوف به آن تعلق داشتند باز می گردد. در عالمی که ملاصدرا در آن بسر می برد مسائلی که لایب نیتس با آن مواجه شد، مطرح نبود. فلسفه جدید Cogito، وجود آگاهی بشر را آغاز تفکر فلسفی قرار داد. لایب نیتس هم نمی توانست این اصل و آغاز را کنار بگذارد و بی اعتنا به آن تفکر کند. حتی بعید نیست که علم و ادراك موندادها در نظر او از سنخ کوژیتو و نظیر ادراکهای فطری دکارت باشد و به این جهت اگر در فلسفه ملاصدرا بتوان ادراك بسيط را شرط مقدم ادراك مركب و امکان تمییز و تشخیص درست و نادرست و خوب و بد و زیبا و زشت دانست ظاهراً این معانی بنظر لایب نیتس نرسیده است. شاید بی باکی نباشد اگر بگوئیم که لایب نیتس از لحاظ علائق شخصی فلسفی مایل به فلسفه ای نظیر فلسفه ملاصدرا بوده ولی تعلق هر يك از آنها به عالمی متفاوت با عالم دیگر آنان را از یکدیگر دور می کرده و باعث می شده است که از اصول و قواعد مشابه نتایج مختلف بگیرند یا جایگاه آن اصول در فلسفه هر يك از آنها متفاوت باشد مع هذنا مشابیهت های اقوال و آراء لایب نیتس با نظرهای ملاصدرا چیزی نیست که با حدس و گمان تصدیق شده باشد. ما هیچ اطلاع نداریم که لایب نیتس به آثار و آراء ملاصدرا دسترسی پیدا کرده باشد. شاید او با تأمل در آراء افلوپین طرح وحدات فرد و صفات و اوصاف آنها را در-انداخته باشد. ملاصدرا هم به اثولوجیایی منسوب به ارسطو که در واقع متضمن گزیده اقوال افلوپین بوده، توجه و علاقه داشته است با اینهمه اینکه این دو چگونه به قواعد و نظرهای نزدیک بهم رسیده اند و چرا این قواعد و نظرها در فلسفه اروپای بعد از لایب نیتس تأثیر مستقیم نداشته و ارتباط این آراء با منطق لایب نیتس که مخصوصاً مورد توجه اخلاف او قرار گرفته چه بوده است، جای تأمل و تحقیق بیشتر دارد.